

دکتر دونالد فاولر، پیشینه‌های عهد عتیق درس ۱۱، نوزی

دان فاولر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر دان فاولر هستم در تدریسش در مورد پیشینه‌های عهد عتیق. این جلسه یازدهم، نوزی است.

در آخرین سخنرانی‌مان، در مورد گزارش‌های سیل بابل و گزارش‌های سیل در کتاب مقدس صحبت کردیم.

همانطور که داشتیم این کار را می‌کردیم، نتوانستیم جلوی خودمان را بگیریم و متوجه شباهت‌های شگفت‌انگیزی بین روایت کتاب مقدس از سیل و روایت‌های مختلف بین‌النهرینی شدیم. البته، تفاوت‌های قابل توجهی نیز وجود دارد. این پدیده قطعاً نمایانگر معمایی است که در حوزه پیشینه‌ها با آن مواجه هستیم.

مشکل این است که شباهت‌ها اغلب با تفاوت‌ها همراه می‌شوند. همانطور که ما در مورد استفاده از مواد باستانی خاور نزدیک برای روشن کردن کتاب مقدس بحث می‌کنیم، با این مشکل روبرو می‌شویم که چگونه با شباهت‌ها و همچنین تفاوت‌های غیرقابل انکار برخورد کنیم. این یکی از آن موارد آزمون برای این مشکل است.

سه پیشنهاد وجود دارد که سعی در توضیح این دارند که چگونه دو سند می‌توانند تا این حد شبیه به هم به نظر برسند. اولین پیشنهاد این است که عبرانیان مفهوم سیل خود را از بین‌النهرین وام گرفته‌اند. از نظر فلسفی، این بعید است.

شواهد قابل اثباتی وجود دارد که روایت سیل بین‌النهرین با گذشت زمان، از سادگی کلی به پیچیدگی، گسترش یافته است. به نظر می‌رسد که پیدایش ۶-۸ کوتاه‌ترین نسخه باستانی این رویداد بوده است. از سوی دیگر، از نظر زمانی بسیار پیچیده‌تر از سایرین است.

پنج تاریخ دارد، و آنها هیچ تاریخی ندارند. به شش دوره مختلف ۷، ۴۰ و ۱۵۰ روزه اشاره دارد.

در حالی که حماسه گیلگمش تنها دو یا سه روز از هر هفت روز را دارد، در کل آترا-هاسیس ۱۷ داده زمانی و در حماسه گیلگمش ۱۳ داده زمانی وجود دارد، با این حال کتاب مقدس که بسیار کوتاه‌تر از آن دو سند دیگر است، ۱۶ داده زمانی دارد. خب، چیزی که ما به آن اشاره می‌کنیم تنها یک مشکل کوچک در این مسئله توضیح روابط متقابل است.

اما مشکلات زمانی وجود دارد. اگر موسی در سال ۱۴۰۰ میلادی می‌نوشت و در مصر یا صحرای سینا می‌نوشت، چگونه از گزارش‌های سیل بین‌النهرین آگاه شد؟ دشوار است که این ایده را مطرح کنیم که موسی از یک سند مکتوب وام گرفته باشد، زیرا در آن زمان خاص، نوشتن چیزی در دست متخصصان بوده است. بنابراین، درک چگونگی وقوع این اتفاق به صورت کتبی دشوار است.

البته این احتمال وجود دارد، اگرچه باید کاملاً در حد حدس و گمان باقی بماند، که این اتفاق به صورت شفاهی رخ داده باشد. به عبارت دیگر، در دنیای باستان، آنها بسیار بیشتر مستعد انتقال شفاهی مطالب بودند، احتمالاً به دلیل پیچیدگی سیستم نوشتاری. بنابراین، این احتمال وجود دارد که موسی در مورد روایت سیل شنیده باشد، اما درک این موضوع دشوار است که چرا موسی اگر به هر چیزی که در داستانی که در پیدایش ۶-۹ داریم اعتقاد داشته باشد، از سندی که بسیار بت‌پرستانه بوده، اقتباس کرده است.

بنابراین، این می‌توانسته اتفاق افتاده باشد، اما بعید به نظر می‌رسد، هم به دلایل زمانی و هم به دلایل الهیاتی. اگر موسی از بین‌النهرینی‌ها وام گرفته باشد، مسلماً این شباهت‌ها را توضیح می‌دهد، اما واقعاً تفاوت‌ها را توضیح نمی‌دهد. و در حالت ایده‌آل، آنچه ما نیاز داریم سیستمی است که بتواند هم شباهت‌ها و هم تفاوت‌ها را توضیح دهد.

بنابراین، بعید به نظر می‌رسد که موسی از روایت بین‌النهرینی اقتباس کرده باشد. اگر واقعاً خدایی وجود داشته باشد، و این خدا به طرق بی‌پایانی بشر را کنترل می‌کند، غیرممکن نیست که خدا می‌توانسته موسی را به استفاده از این سند سوق دهد. هیچ مدرک واقعی برای این موضوع وجود ندارد، به جز شباهت‌هایی که در سخنرانی قبلی خود دیدیم.

بنابراین، شاید برخی از محافظه‌کاران بخواهند استدلال کنند که بین‌النهرینی‌ها از کتاب مقدس اقتباس کرده‌اند. خب، باز هم، این یک ایده است، اما اگر شروع به بررسی این ایده کنیم و از خود این سوال را پرسیم که چگونه چنین چیزی ممکن است اتفاق افتاده باشد؟ چگونه بین‌النهرینی‌ها، که ۶۰۰ تا ۹۰۰ مایل دورتر زندگی می‌کردند، چگونه می‌توانستند این روایت را از عبرانیان اقتباس کنند، به خصوص با توجه به این واقعیت که ظاهراً موسی اولین کسی است که این را نوشته است و موسی هرگز به بین‌النهرین نرسیده است؟ بنابراین، درک سناریوی پیشنهادی که در آن بین‌النهرینی‌ها می‌توانستند این را اقتباس کرده باشند، دشوار خواهد بود، تازه مشکل زمانی هم وجود دارد، زیرا اگر موسی در سال ۱۴۰۰ نوشته باشد، ما روایت‌های بین‌النهرینی داریم که از قبل وجود دارند.

بنابراین، موسی دویست تا سیصد سال پس از نسخه‌های مکتوب آترا-هاسیس و حماسه گیلگمش می‌نویسد، پس این چگونه از نظر زمانی درست است؟ و یک بار دیگر، این امکان اقتباس فقط به یک جنبه از مشکل یعنی شباهت‌ها، پاسخ می‌دهد و کمتر به مشکل تفاوت‌ها می‌پردازد. بنابراین، آنچه من فرض می‌کنم فقط یک حدس است، اما آنچه پیشنهاد می‌کنم یک طرح کوچک است و می‌خواهم نکته‌ام را بیان کنم. می‌خواهم نکته‌ام را با درجه‌ای از سکوت بیان کنم. این فقط یک پیشنهاد برای فکر کردن است.

من هیچ مدرکی برای این موضوع ندارم، اما فرض کنید که یک سیل جهانی رخ داده است، یا حداقل سیلی که حوضه بین‌النهرین را پوشانده است. چیزی که من پیشنهاد می‌کنم این است که احتمالاً هر دو روایت، روایت کتاب مقدس و روایت بین‌النهرین، یک رویداد را به یاد می‌آورند.

آنچه من پیشنهاد می‌کنم این احتمال است که از طریق هدایت یا الهام الهی، موسی در نهایت به خاطره‌ای صحیح از آن سیل رسید، در حالی که بابلی‌ها نیز شاید واقعه سیل را به یاد آوردند اما آن را با اسطوره‌شناسی و سایر اشتباهات تاریخی تحریف کردند. به عبارت دیگر، هر دو سیل را به یاد می‌آورند، اما روایت کتاب مقدس آن را به درستی به یاد می‌آورد و روایت بین‌النهرین آن را به شکلی تا حدی درست و تا حدی تحریف شده به یاد می‌آورد. البته، این در بهترین حالت فقط یک توضیح محتمل است، اما یکی از عواملی که در این مورد جذاب است این است که چنین توضیحی توضیح می‌دهد که چرا ما شباهت‌ها و تفاوت‌هایی داریم.

روایت بین‌النهرین بخشی از آن را به طور دقیق و بخشی را به طور نادرست به خاطر داشت. بنابراین این وضعیتی است که ما هیچ راهی برای دانستن با هیچ سطحی از قطعیت، شاید حتی احتمال، نداریم که چگونه شباهت‌ها و تفاوت‌ها را توضیح دهیم. اما من فکر می‌کنم پاسخ اغلب این است که قرض گرفتن وجود دارد.

قرض گرفتن قطعاً می‌تواند اتفاق بیفتد، اما وقتی فرهنگ‌هایی به دوری اسرائیل و بابل داریم، فکر کردن به قرض گرفتن کمی دشوار است. حالا من در نظریه انتقادی می‌فهمم که بخش عمده‌ای از سندی که ما آن را

کتاب مقدس می‌نامیم، در قرن ششم قبل از میلاد در تبعید در بابل نوشته شده است. مطمئناً این احتمال وجود دارد که چنین چیزی می‌توانسته اتفاق افتاده باشد، اما به مخاطبانم هشدار می‌دهم که بدانند در حالی که اسرائیل در بابل در تبعید بود و اسرائیل می‌توانسته تحت تأثیر چنین اسنادی قرار گرفته باشد، هیچ مدرک محکمی مبنی بر وقوع چنین اتفاقی وجود ندارد.

بنابراین، این هم مانند همه این پیشنهادها دیگری که بررسی کرده‌ایم، نظری است. فکر می‌کنم تا اینجا وقتی به آن نگاه می‌کنیم، می‌توانیم به گذشته نگاه کنیم و بگوییم، به نظر می‌رسد که در سراسر هلال حاصلخیز، روایتی از یک سیل بزرگ وجود داشته که جهان آن دوران را نابود کرده است. کتاب مقدس آن را به یاد دارد، بین‌النهرینی‌ها ادعا می‌کنند که آن را به یاد دارند، و بنابراین باید آن را به همین‌جا موکول کنیم.

ما به سراغ دومین منبع اسناد خود از دوره بابلی قدیم خواهیم رفت که ما آن را لوح‌های نوزی یا گاهی اوقات نوزو می‌نامیم. این لوح‌ها از مکانی در نوزی در دامنه کوه‌های زاگرس هستند. به محض اینکه بتوانم نقشه‌ام را بالا بیاورم - بفرمایید - می‌توانم تقریباً به شما نشان دهم که نوزی کجاست.

بنابراین، اگر به نوزی نگاه کنیم، نوزی تقریباً جایی در همین منطقه خواهد بود. اینجا کوه‌های زاگرس است. در زاگرس A و Z به یاد داشته باشید که اینها کوه‌های مهمی هستند، و نوزی دقیقاً همینجا بود، نزدیک به و بنابراین این محل نوزی است، و این منطقه‌ای است که ما می‌خواهیم با این لوح‌های یافت شده در مورد آن صحبت کنیم.

را ASOR در سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۱، در دانشکده‌های آمریکایی تحقیقات شرقی، وقتی مخفی ماند، می‌بینید و نمی‌دانید مخفف چیست، بگذارید یادآوری کنم که در همان ابتدای یادداشت‌های کلاسی‌مان چندین صفحه دارم که این‌ها را به ترتیب حروف الفبا دارند، بنابراین تنها کاری که باید انجام دهید این است را به ترتیب حروف الفبا جستجو کنید، و به شما ASOR، که به همان ابتدای یادداشت‌های کلاسی بروید می‌گوید که این دانشکده آمریکایی تحقیقات شرقی است. این دانشکده این محل را کاوش کرده است که شناسایی کنند. شناسایی نام تپه‌ای که در حال کاوش هستید همیشه آسان نیست Nuzi توانستند آن را

هزاران لوح در آنجا پیدا شد که بلافاصله توجه محققان را در مورد برخی از وقایع مردسالارانه در کتاب، پیدایش جلب کرد. استفاده کلاسیک از مطالب نوزی، و به عبارت دیگر، وقتی می‌گویم استفاده کلاسیک منظورم این است که چگونه لوح‌های نوزی بر درک داستان‌های متعدد در کتاب پیدایش تأثیر گذاشتند استفاده کلاسیک از این متون نوزی در تفسیر افرایم اشپیسر در کتاب مقدس انکر در مورد کتاب پیدایش یافت می‌شود.

از سال ۱۹۳۵ تا اوایل دهه ۷۰ میلادی، در محافل علمی کاملاً مد بود که بر اساس رسوم مشابه در نوزی از تاریخی بودن داستان‌های پدرسالارانه در سفر پیدایش دفاع کنند. حال، شاید در میان مخاطبانم، افرادی باشند که به اندازه کافی تحصیل کرده‌اند تا از جمله‌ای که من گفتم شگفت‌زده شوند. پس بگذارید فقط آن را برای شما روشن کنم.

ما امروز صبح ساعت هشت و نیم اینجا هستیم و داریم کم‌کم موتور را گرم می‌کنیم. بگذارید برایتان توضیح بدهم. درست خواندید، محققان منتقد از اسناد نوزی برای اثبات اعتبار تاریخی برخی از داستان‌های روایی در داستان‌های مربوط به پدرسالاری در سفر پیدایش استفاده می‌کردند.

ما در دنیای امروز عادت کرده‌ایم که جامعه‌ی منتقد، صحت تاریخی [کتاب مقدس]، به ویژه در کتاب پیدایش را انکار کند. بنابراین، از خودمان این سوال را می‌پرسیم که خب، چطور این اتفاق افتاد و چرا؟

خب، این اتفاق افتاد زیرا موضوع اصلی یا غالب لوح‌های نوزی حول ده‌ها و ده‌ها داستان فرزندخواندگی در متن نوزی می‌چرخد. این داستان‌های فرزندخواندگی سپس در داستان‌های پیدایش خوانده شده‌اند.

بگذارید ببینیم می‌توانم برایتان توضیحی بدهم. اول از همه، وقتی ابراهیم، الیعازر را به فرزندپذیری پذیرفت، آن داستان با توجه به نوزی توضیح داده شد، هرچند متن نمی‌گوید که او الیعازر فرزندخوانده‌ی ابراهیم بود. الیعازر، برده‌ی ارشد و وفادار او بود.

متن هرگز نمی‌گوید که او توسط ابراهیم به فرزندپذیری پذیرفته شده است، اما از آنجا که فرزندخواندگی بر نوزی غالب بود، این موضوع در آن داستان تفسیر شده است. این موضوع به ویژه در داستان‌های یعقوب-لابان به کار رفته است. اگر داستان‌ها را به خاطر داشته باشید، یعقوب ظاهراً برای گرفتن همسر به بین‌النهرین رفته بود و در آنجا با کسی برخورد می‌کند که حتی از او هم وسواس اخلاقی کمتری دارد، یعنی لابان.

بنابراین، اگر داستان را به خاطر داشته باشید، یعقوب عاشق راحیل شد و هفت سال برای او کار کرد، در شب عروسی در دوران قبل از برق، لابان با دادن دختر دیگرش، لیا، او را فریب داد و یعقوب تا صبح روز بعد که از خواب بیدار شد و فهمید که با لیا ازدواج کرده است، نه با راحیل، از این موضوع غافل بود. خب، او هفت سال دیگر کار کرد و این متن یکی از عبارات دلنشین کتاب مقدس است؛ متن به ما می‌گوید که عشق او به راحیل آنقدر زیاد بود که هفت سال فقط یک روز به نظر می‌رسید. و بنابراین، در پایان آن بخش هفت ساله بعدی، او حق مالی ازدواج با راحیل را به دست آورده بود، اما از آنجا که یعقوب توسط خدا رونق می‌گرفت، لابان به او حسادت کرد.

و بنابراین، درگیری بالا گرفت و سرانجام، تمام خانواده، یعنی یعقوب و راحیل و لیه و فرزندانشان، تصمیم گرفتند از لابان فرار کنند و به کنعان بازگردند. همانطور که داستان آشکار می‌شود، راحیل خدایان خانواده را که ترافیم نامیده می‌شوند، دزدیده بود و چه کسی می‌داند چه چیزهای دیگری را نیز برده بود، اما در نیمه شب، آنها سفر بازگشت را آغاز کردند و لابان از خواب بیدار شد و در مقطعی متوجه شد که آنها رفته‌اند بنابراین آنها را تعقیب کرد. و بنابراین، وقتی آنها را پیدا کرد، وقتی آنها را گرفت، اصرار داشت که آنها خدای خانواده، ترافیم، را پس بدهند.

در دنیای باستان، داشتن این تصاویر گلی از خدایان قابل حمل، که به آنها خدایان خانوادگی می‌گویند، یک رسم نسبتاً رایج بود و در خانه نگهداری می‌شدند، بنابراین راحیل آنها را دزدیده بود. و بنابراین، معلوم شد که آن داستان طولانی که برای شما تعریف کردم، با توجه به نوزی دوباره توضیح داده شده است. و توضیح داستان این بود که لابان یعقوب را به فرزندپذیری پذیرفته بود، و دلیل اینکه راحیل ترافیم را دزدید این بود که ترافیم‌ها، همانطور که از نوزی می‌دانیم، به ما گفته شده است که ترافیم‌ها اسناد مالکیت زمین بودند، یعنی اگر شما صاحب خدایان خانوادگی بودید، مدرکی داشتید که نشان دهد صاحب زمین هستید.

خب، یاد می‌آید که در کلاس درس الهیاتم در سال ۱۹۶۸ درس می‌دادم، یاد می‌آید همان چیزی را که در این داستان برایتان تعریف کردم به من یاد دادند. در اصل، داستان نوزی از نوزی استخراج و به داستان پیدایش تحمیل شده بود. در واقع، این داستان پر از حفره بود زیرا متن هرگز نمی‌گوید و اشاره‌ای هم نمی‌کند که لابان یعقوب را به فرزندپذیری پذیرفته است.

علاوه بر این، هیچ مدرک واقعی وجود ندارد که حتی اگر یعقوب به فرزندپذیری پذیرفته شده بود، که من دوباره تأکید می‌کنم متن چنین چیزی نمی‌گوید، اما حتی اگر یعقوب به فرزندپذیری پذیرفته شده بود، ما از قانون جهان باستان می‌دانیم که یعقوب به محض اینکه لابان صاحب فرزند می‌شد، از وضعیت فرزندخواندگی خارج

می‌شد. و متن در پیدایش به ما می‌گوید که وقتی لابان به دنبال یعقوب می‌رود، او را با پسرانش تعقیب می‌کند. بنابراین، حتی اگر او به فرزندخواندگی پذیرفته شده بود، در آن زمان، از حق فرزندخواندگی محروم می‌شد.

علاوه بر این، این یک برداشت نادرست از اسناد نوزی است که استدلال شود ترافیم‌ها مدرک و شواهد قانونی مالکیت زمین هستند. این تفسیری از لوح‌های نوزی است که رد شده است. و بنابراین اساساً آنچه در حوزه علمیه به من آموخته شده بود کاملاً اشتباه از آب درآمد.

آنچه ما در مورد نمونه‌های به اصطلاح فرمول فرزندخواندگی از نوزی می‌گوییم این است که همه این به اصطلاح موازی‌ها توسط محققانی ایجاد شده‌اند که لوح‌ها را پیدا کرده و از آنها برای توضیح متن کتاب مقدس استفاده کرده‌اند. این دقیقاً همان چیزی است که من در همان روز اول سخنرانی‌هایمان به شما گفتم، زمانی که در مقاله ساموئل سندمل در مجله ادبیات کتاب مقدس به آن اشاره کردم. این یک مورد از موازی‌کاری است.

این تحمیل یافته‌های مصنوعی فعلی به صفحات کتاب مقدس است. و بنابراین می‌توانم به شما بگویم که اکنون که آماده شروع این سفر یا تکمیل این سفر به سوی ادبیات دوره بابلی قدیم هستیم، از طرف من، در سخنرانی قبلی‌مان در مورد ماری، استفاده از لوح‌های ماری برای توضیح پیامبری نوعی جنون موازی بود، زیرا تمام چیزی که بر آن تمرکز شده بود شباهت‌ها بود، نه تفاوت‌ها. من نسبت به این مفهوم که اگر می‌خواهید تشابه ایجاد کنید، باید هم شباهت‌ها و هم تفاوت‌ها را توضیح دهید، بسیار مشتاقم.

بنابراین، در نوزی، چیزی که ما داشتیم یک دوره تفسیری بود که در آن، محققان انتقادی آمریکایی عمداً از مطالب باستانی خاور نزدیک برای توضیح کتاب مقدس استفاده می‌کردند. حال، این ما را به چند نکته می‌رساند که می‌خواهم در ادامه این پاراگراف پایانی که پیش روی شماست، بگویم، یکی از آنها تا به امروز، تا به امروز، هر بار که یک لوح یا یافته باستان‌شناسی دیگری وجود دارد، هر بار که از این مرحله عبور می‌کنیم، گویی مفسران عینک مخصوصی به چشم می‌زنند و با عینک مخصوص خود، متن کتاب مقدس را از دریچه جدیدترین یافته‌های تاریخ باستان‌شناسی تفسیر می‌کنند. من شاهد این اتفاق در نوزی بوده‌ام.

من دیدم که این اتفاق بعداً برای ماری افتاد. من دیدم که برای اوگاریت هم افتاد. ما کمی در مورد اوگاریت صحبت خواهیم کرد.

این اتفاق برای طومارهای دریای مرده افتاد. هر بار که یک منبع مهم لوحی پیدا می‌کنیم، آن را از بافت باستانی‌اش استخراج می‌کنیم و بر متن کتاب مقدس منطبق می‌کنیم. حال، من به عنوان یک پیرو عملی مسیح، یا حداقل کسی که سعی در انجام این کار دارد، می‌خواهم مراقب باشم که از دستورات پروردگارم تخطی نکنم، و به من صریحاً گفته شده که قضاوت نکنم، اما باید به این سوءظن اعتراف کنم که شاید این نوع اتفاقات به این دلیل رخ می‌دهد که باستان‌شناسان می‌توانند با یافتن چیزهایی که با کتاب مقدس مرتبط است، بسیار مشهور شوند.

می‌دانید، وقتی سر لئونارد وولی رسوبات سیل را در اور پیدا کرد و به جهانیان گفت که شواهد کتاب مقدسی دارد، او شواهدی برای شواهد باستان‌شناسی سیل ذکر شده در کتاب مقدس داشت، می‌دانید، فکر می‌کنم مربوط به دهه 20 میلادی بود. این موضوع در سراسر جهان غرب، در سراسر اروپا، اینجا در آمریکا، تیتراول رسانه‌ها شد. او مشهور شد.

نمی‌توانم جلوی شک و تردیدم را بگیرم، یکی از دلایلی که هر بار که لوحی پیدا می‌کنیم، همین موضوع را تکرار می‌کنیم، این است که این موضوع، باستان‌شناسان را وسوسه می‌کند تا مشهور شوند، و من نمی‌خواهم کسی را به طور خاص متهم کنم، اما از آنجایی که این اتفاق هر بار که لوحی پیدا می‌کنیم، می‌افتد، به یاد دارم که

چهار دهه پیش یا سه دهه پیش، باستان‌شناسان در ابلا، کاوشگران را پیدا کردند و به ما گفتند که شواهدی از نام یافه را در بایگانی ابلا، که در غرب، شمال غربی سوریه است، پیدا کرده‌اند. وقتی این خبر به انجمن، شرکت‌کنندگان ادبیات کتاب مقدس اعلام شد، من در میان حضار نشسته بودم و کل سالن، ۵۰۰ نفر فقط از این خبر هیجان‌زده بودند. خب، حدس بزنید چه شد؟ معلوم شد که اصلاً نام یافه نبوده است، و به معنای واقعی کلمه امروز، هیچ کس باور ندارد که یافه در لوح‌های ابلا ذکر شده باشد.

بنابراین، یکی از مواردی که می‌خواهم در این نظر درباره نوزی مطرح کنم، مربوط به سال ۱۹۲۵ است که ما هنوز در گیر و دار استفاده از مواد باستانی خاور نزدیک مانند یک چراغ قوه پویا برای تاباندن نور به کل جهان کتاب مقدس بودیم. و این بخشی از مشکل است. بخش دوم مشکل بسیار کمتر دیده می‌شود و امیدوارم که شما را در این مورد گیج یا خسته نکنم، اما در این پاراگراف، عملاً تمام تحقیقات انجام شده از دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ را برای شما ذکر کردم که استفاده از لوح‌های نوزی را برای کمک به اثبات تاریخی بودن وقایع در سفر پیدایش رد می‌کردند.

مهم‌ترین چالش در این زمینه، کار توماس تامپسون در مورد تاریخی بودن روایت‌های پدرسالارانه بود. بنابراین، برای جمع‌بندی، اجازه دهید توضیح دهم که از دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰، ما در دورانی بودیم که پژوهش‌های غربی، و منظور من از غرب، آمریکای شمالی است، درگیر چیزی بود که باستان‌شناسی کتاب مقدس نامیده می‌شد. باستان‌شناسی یکی از اهداف اصلی خود را توضیح کتاب مقدس قرار داده بود.

خب، اگر به ۴۰۰۰ لوح نگاه می‌کنید و پیش‌فرض شما این است که از این لوح‌ها برای روشن کردن کتاب مقدس استفاده کنید، جای تعجب است که این نوع پیش‌فرض می‌تواند فرد را به دردمر بیندازد. زیرا پیش‌فرض شما این است که یکی از ارزش‌های اصلی لوح‌های نوزی، روشن کردن کتاب مقدس است، در حالی که در واقع، وظیفه اصلی نوزی یا ماری یا اوگاریت، وظیفه اصلی تفسیر لوح‌ها، روشن کردن مردم شهری است که لوح‌ها در آن وجود داشته‌اند. بنابراین، آنچه من می‌خواهم بگویم این است که وقتی به کل این حوزه موضوعی نگاه می‌کنیم، ما یک دریچه تفسیری منحصر به فرد در تاریخ مواد باستانی خاور نزدیک داریم، زمانی که محققان آمریکای شمالی علاقه‌مند به استفاده از این مواد باستانی خاور نزدیک برای توضیح کتاب مقدس بودند.

بنابراین، اگر می‌توانستم شما را به یک سفر ۱۵ دقیقه‌ای در تاریخ کلیسا ببرم، شاید می‌توانستم برایتان توضیح دهم که چرا این اتفاق عجیب رخ داده است. همانطور که دوره اصلاحات به پایان تأثیر خود بر اروپا، نزدیک می‌شد، میراث مهمی از خود به جا گذاشت که مستلزم فضایی برای تاریخ و علم بود. به عبارت دیگر، الهیات به خودی خود پابرجا نبود.

الهیات باید با تاریخ هماهنگ می‌شد. خب، این به این معنی بود که مردم به طور خودکار به کتاب مقدس، اعتقاد نداشتند، بلکه شاید باید صحت کتاب مقدس اثبات می‌شد. و بنابراین، قرن‌ها پس از اصلاحات، تحقیقات علمی شروع به فاصله گرفتن از ارتدکس کردند و به نوعی کتاب مقدس را در دسته‌بندی خاص خود قرار دادند.

و در حالی که هنوز هم تا حد زیادی اعتقاد بر این بود که یک کتاب الهی است، اکنون تحت بررسی دقیق اثبات تاریخی قرار گرفت. و سپس، در اواسط قرن نوزدهم، یکی از رویدادهای بزرگ تاریخ رخ داد. چارلز داروین سفر خود را از طریق اقیانوس انجام داد و در آن سفرها، او به چیزی برخورد که به عنوان مدرکی برای پدیده‌های علمی دید که بعداً تکامل نامیده شدند.

با انجام این کار، داروین چالش دیگری را نسبت به گزارش‌های کتاب مقدس به جهان تحمیل کرد، زیرا او سرانجام جایگزینی برای خدا به جهان ارائه داد. به عبارت دیگر، با گذشت زمان کافی، خود حیات می‌تواند از

مواد شیمیایی پدیدار شود. خود حیات می‌تواند پدیدار شود و در طول زمان کافی، حیات می‌تواند به تنوع تبدیل شود تا زمانی که با گذشت زمان کافی، حیاتی را که امروزه می‌شناسیم، داشته باشیم.

حال، گاهی اوقات مسیحیان آن دیدگاه داروین را پذیرفته‌اند و آنچه را که تکامل خداپاورانه می‌نامند، می‌پذیرند، به این معنی که آن نوع تکامل اتفاق افتاده است، اما خدا آن را کنترل کرده است. گاهی اوقات مسیحیان کل مفهوم تکامل داروینی را رد می‌کنند. اما چیزی که من به شما می‌گویم این است که نظریه‌های داروین، که در نیمه دوم قرن نوزدهم مطرح شدند، تأثیر عمیقی بر مسیحیت داشتند، زیرا ظاهراً با ارائه یک پیشنهاد جایگزین برای منشأ، در را به روی پیشنهاد‌های کتاب مقدس برای منشأ موجودات بستند.

در نتیجه، در قرن پس از داروین، مسیحیت به طرز چشمگیری تحت تأثیر آموزه‌های داروین قرار گرفت تا جایی که مسیحیت به طور گسترده‌ای کنار گذاشته شد. با آغاز قرن نوزدهم، که ما آن را سال ۱۹۰۰ می‌نامیم، تقریباً هر کلیسای به طرز چشمگیری تحت تأثیر امکانات یک جایگزین علمی برای کتاب مقدس قرار گرفت. تقریباً همه سازمان‌ها و مدارس مسیحی به ویژه شروع به فاصله گرفتن سریع از مسیحیت ارتدکس به انکار کتاب مقدس به عنوان یک سند مشروع از خاستگاه آن کردند.

و بنابراین، در نتیجه‌ی این امر، دانش پژوهی آلمانی شروع به تأثیرگذاری عمده‌ی خود کرد، و این کار را به نام محققان کلیدی، گراف، کینان و ولهاوزن، انجام داد. کاری که ولهاوزن، یولیوس ولهاوزن، انجام داد این بود که او بخشی از گروهی از محققان آلمانی بود که توانستند نظریه‌های داروین را بگیرند و آنها را در جهان کتاب مقدس به کار گیرند. و آنچه ولهاوزن گراف و کینان به این نتیجه رسیدند این است که همانطور که بشر و تمام حیات روی این زمین از موجودات ساده در طول زمان بی‌پایان به موجودات پیچیده‌ی مدرن امروزی تکامل یافته‌اند، جهان کتاب مقدس نیز نوع مشابهی از تکامل را تجربه کرده است.

این تکامل از اصولی پیروی می‌کرد که داروین به ما آموخت، یعنی از ساده به پیچیده. ولهاوزن و دانشمندان آلمانی، به ویژه، به جهانیان آموختند که همانطور که حیات از ساده‌ترین اشکال ممکن به اشکال پیچیده تکامل یافته است، دین نیز از الگوی مشابهی از ساده به پیچیده پیروی می‌کند. و بنابراین، آنها یک تکامل معروف شده است JEDP ادبی ایجاد کردند که به نظریه

در J، تلفظ می‌شوند Y و J است. شاید در زبان آلمانی به یاد داشته باشید که Jaffe مخفف نام الهی J و را می‌گیریم. در کتاب مقدس انگلیسی شما، همانطور که آن را به Ja hweh تلفظ می‌شود، از این رو Y آلمانی نام واقعی است Jaffe، عنوان یهوه می‌شناسید.

برابر با تثنیه است که در نظریه انتقادی به D. نشان دهنده نام الهی در کتاب مقدس، الوهیم، است E. نشان دهنده کاهنان است P بهترین شکل در کتاب تثنیه نشان داده شده است. و.

و بنابراین، کاری که گراف و کینان و ولهاوزن انجام دادند این بود که این مفهوم را رواج دادند، به طوری که یهوهیست، که نوعی متکلم ساده‌ی بدوی بود، یهوهیست کار خود را تقریباً در قرن دهم تا نهم انجام داد. اینها ویراستاران سیستم ولهاوزن بودند، آنها نویسنده نبودند. الوهیست حدود قرن هشتم قبل از میلاد است.

تثنیه از قرن هفتم تا ششم است، و بعد این از قرن ششم تا پنجم. حالا به یاد داشته باشید که قرن پنجم چیزی حدود ۵۰۰ تا ۴۰۰ است، از این قبیل چیزها. بنابراین، کاری که آنها انجام دادند این بود که یک توسعه تکاملی در دین ایجاد کردند، و من لزوماً زمان زیادی را صرف توضیح این موضوع نمی‌کنم، اما نتیجه و تأثیر این پژوهش آلمانی، پژوهش انتقادی، به این نتیجه منجر شد که ارزش تاریخی بسیار کمی برای عهد عتیق وجود دارد.

چیزی که منجر به آن شد، این رویکرد تکاملی به دین بود؛ چیزی که منجر به آن شد، تأثیر آن بود، مگر اینکه بتوان به مطالب باستانی خاور نزدیک برای اثبات واقعیت تاریخی یک داستان استناد کرد، در آن صورت فرض می‌شد که داستان موجود در کتاب مقدس درست نیست. فرض بر این بود که درست نیست، خب، این باعث ایجاد شک و تردیدی شد که جهان غرب را فرا گرفت، به طوری که به استثنای کلیساها، جهان علمی کاملاً این را پذیرفت.

حالا، این یک چیز بسیار پیچیده است، و من باید امروز این را به شما بگویم: تعداد بسیار کمی از محققان می‌گویند که به این فرمول سفت و سخت که ولهاوزن پیشنهاد کرده است، اعتقاد دارند. اما همین ایده امروز به همان اندازه که در آن زمان در تحقیقات انتقادی رایج بود، رایج است، یعنی اینکه یک توسعه تکاملی دین وجود داشته که منجر به جهان کتاب مقدس شده است. حالا، شما تعجب می‌کنید که این موضوع چگونه در بحث نازی‌ها عمل می‌کند؟ خب، سعی کنید تصور کنید که وقتی جنگ جهانی اول درگرفت، این سیستم در سراسر جهان غرب، تقریباً در همه جا به جز کلیساها، پیروز شده بود.

مدارس بزرگ آمریکا، هاروارد، ییل و ده‌ها مدرسه دیگر که در سنت مسیحی تأسیس شده بودند، سنت مسیحی را رها کردند. این رهاسازی به گذشته برمی‌گردد، که در اوایل اصلاحات آغاز شد، اما با این وجود تا زمان جنگ جهانی اول، تحقیقات به جایی رسیده بود که بخش زیادی از عهد عتیق را رد می‌کرد. خب، اگر فکر می‌کنیم این را فهمیده‌ایم، بگذارید آن را پاک کنم، و بگذارید در مورد یک فرد برجسته به نام دبلیو. اف. آلبرایت، ویلیام فرانکلین آلبرایت، برایتان بگویم.

آلبرایت مطمئناً یک مسیحی ارتدکس نبود، اگرچه آلبرایت در یک خانواده مسیحی ارتدکس بزرگ شد. او در آمریکای جنوبی در خانه والدینش که مبلغ مذهبی بودند، بزرگ شد. آلبرایت مانند بسیاری از مردم خانه را ترک کرد و به دانشگاه رفت.

و البته وقتی به دانشگاه رفت، در سنتی که من همین الان برای شما در هیئت مدیره داشتم، یعنی رویکرد تکاملی به توضیح دین، تحصیل کرد. و بنابراین، آلبرایت دکترای خود را گرفت و به باستان‌شناس برجسته دوران خود تبدیل شد. در واقع، فکر نمی‌کنم کسی در قرن بیستم، که قرن قبل از آن باشد، فکر نمی‌کنم کسی در قرن قبل به اندازه آلبرایت در زمینه پژوهش، سابقه طولانی داشته باشد.

او مسلماً دانشمند مذهبی برجسته یا محقق برجسته‌ی متون مذهبی قرن گذشته بود. و آلبرایت به عنوان یک باستان‌شناس، به طور مکرر به مطالبی برخورد کرد که او را به این نتیجه رساند که اساساً نگرش ولهوسی‌ها نسبت به عهد عتیق بیش از حد شکاکانه است. کار باستان‌شناسی او باعث شد به این نتیجه برسد که کتاب مقدس به خوبی با دنیای خود مطابقت دارد.

حالا، چون من این را در کلاس تدریس می‌کنم، می‌دانم که این گرایش وجود دارد، بنابراین می‌خواهم دوباره همین الان، کاملاً واضح به شما بگویم: آلبرایت، تا آنجا که ما می‌دانیم، یک مسیحی معتقد نبود. او یک محقق بزرگ بود. اما آلبرایت به این باور رسید که مطالب باستانی خاور نزدیک، ارتباط همدلانه‌ای با داستان کتاب مقدس نشان می‌دهند.

و تحت تأثیر او، آلبرایت، که این محقق فوق‌العاده است، صدها دانشجو داشت که به دنیای علمی آنها می‌رفتند و از مواد باستانی خاور نزدیک در چیزی که در آن زمان باستان‌شناسی کتاب مقدس نامیده می‌شد، استفاده می‌کردند. بنابراین هدف، یکی از اهداف اصلی باستان‌شناسی، روشن کردن کتاب مقدس بود. خب، این اتفاق حدود نیم قرن رخ داد.

در دهه ۱۹۷۰، کتاب توماس تامپسون را خواندم. این یک اثر پژوهشی فوق‌العاده است. این کتاب کاملاً انتقادی به تاریخ‌گرایی است. او کتاب خود را «تاریخ‌گرایی روایت‌های مردسالارانه» نامگذاری کرد و نتیجه‌گیری او این بود که هیچ تاریخ‌گرایی وجود ندارد.

اما این یک بررسی علمی قدرتمند از شواهد است، و اساساً، آنچه تامپسون در کتابش نشان داد این است که آنچه به عنوان مدرک ذکر می‌شود تقریباً همیشه مدرک نیست. و بنابراین، منجر به یک دوره کاملاً جدید شد، دوره‌ای که ما تا به امروز در آن هستیم، به نام مینیمالیسم. مینیمالیسم به این دلیل به این نام خوانده می‌شود که تر آن این است که تنها تعامل حداقلی بین جهان کتاب مقدس و کتاب مقدس وجود دارد.

این منجر به تغییر کاملی در نحوه نگاه ما به مطالب نوزی شد. و آنچه که من در حوزه علمیه توسط اساتید کاملاً خوب در کل این منطقه نوزی آموخته بودم، اشتباه از آب درآمد. بسیار خب، بنابراین چیزی که به شما پیشنهاد می‌کنم این است که ما باید پیش‌بینی این اتفاق را می‌کردیم زیرا نشانه‌های خاصی باید نحوه استفاده ما از مطالب نوزی را کنترل می‌کردند.

برای مثال، به یک معنا، نوزی در جای اشتباهی قرار دارد. بسیار خب، اگر به اینجا، به منطقه کوهستانی زاگرس نگاه کنید، ببینید نوزی چقدر از دنیای پیدایش دور است. اگر بخواهم فقط تعداد مایل‌هایی را که این منطقه پوشش می‌دهد حدس بزنم، می‌گویم از اینجا تا اینجا ۸۰۰، شاید هزار مایل است.

نوزی واقعاً در جای اشتباهی قرار دارد که چنین تشابهاتی وجود دارد. بنابراین، واقعاً بهترین مکان برای وقوع این اتفاق نیست. ثانیاً، نوزی دوره زمانی اشتباهی است.

حال، آنچه می‌دانیم این است که لوح‌های نوزی حدود ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد نوشته شده‌اند. خب، اگر ابراهیم، طبق تاریخ‌گذاری محافظه‌کارانه، حدود ۲۱۰۰ سال پیش از میلاد مسیح باشد، این ۶۰۰ سال از زمان گذشته است. حتی اگر تاریخ متأخرتری را به عنوان مدرک در نظر بگیریم، همانطور که برخی از محققان انجیلی معتقدند، یعنی اینکه ابراهیم فردی متعلق به قرن ۱۸ تا ۱۷ بوده است، هنوز صدها سال از زمان گذشته است تا چنین تشابهات نزدیکی وجود داشته باشد.

این دوره زمانی اشتباه است. سوم، جمعیت آن اشتباه است. عبرانیان سامی هستند.

در سراسر حوزه بین‌النهرین، ما به مردمی نگاه می‌کنیم که سامی هستند. اما جمعیت نوزی سامی نبودند. آنها عمدتاً هوری بودند.

هوری‌ها، یا شاید آنچه کتاب مقدس هوری‌ها می‌نامد، هوری‌ها سامی نبودند و همیشه آداب و رسوم سامی‌ها را نپذیرفتند. بنابراین، اعمالی که در نوزی انجام می‌شد، اعمال افرادی بود که از فرهنگ دنیای بابلی قدیم پیروی نمی‌کردند، جایی که ما شباهت‌هایی در دنیای کتاب مقدس داریم. بنابراین، آنچه به ما می‌گوید این است که فقط نگاه کردن به چیزهای ساده‌ای مانند مکان، زمان و جمعیت باید باعث می‌شد که حداقل در مورد نحوه استفاده از این مواد محتاط باشیم.

اما آنچه من در تحقیقات خودم و بسیاری دیگر دیده‌ام، چیزی بسیار ساده است. پیش‌فرض اشتباه اغلب به نتیجه اشتباه منجر می‌شود. بنابراین، همانطور که به مطالب نوزی برمی‌گردیم، اجازه دهید برای اطمینان موضوع شماره یک فرزندخواندگی، که مفهوم فرزندخواندگی است را برای شما توضیح دهم.

این تنها نکته‌ی مهم نیست، اما نکته‌ی شماره یک است. و طبیعتاً می‌خواهم آنچه را که در مورد فرزندخواندگی آموخته‌ام، به کار بگیرم و ببینم که چگونه به من در درک فرزندخواندگی در کتاب مقدس

کمک می‌کند. موسی چند قانون برای ما به جا گذاشته است که توضیح می‌دهد فرزندخواندگی چگونه عمل می‌کند.

ما در داستان‌های عهد عتیق با فرزندخواندگی مواجه هستیم. فرزندخواندگی در دنیای باستان امری رایج بود زیرا مردم خیلی زود می‌مردند. اگر مردی به طور متوسط در اواخر دهه چهل زندگی‌اش می‌مرد، فرزندانش به ندرت در اوایل دهه بیست سالگی خود بودند.

بنابراین، این امر در دنیای باستان غیرمعمول نبود. و ضمناً می‌دانیم که وقتی به دوره‌های مستند و معتبری مانند دوره روم می‌رسیم، می‌دانیم که فرزندخواندگی یک عمل بسیار رایج بوده است. اما اگر پیش‌فرض اشتباهی داشته باشید، مانند این است که از طریق دورین دوجشمی خارج از فوکوس نگاه کنید.

آنقدر که با فرزندخواندگی خیالی سر و کار دارد، با فرزندخواندگی خیالی Nuzi خب، مشکل اینجاست. خود سروکار ندارد. خب، می‌دانید که بورسیه تحصیلی چطور است.

واژه «اسکولاریتی» هیچ‌وقت از یک کلمه ساده استفاده نمی‌کند، در حالی که می‌تواند از یک کلمه مبهم استفاده کند. فکر نمی‌کنم تا قبل از «نوزی» در تمام عمرم از کلمه «خیالی» استفاده کرده باشم. می‌توانستم بگویم «خیالی»، اما «خیالی» علمی نیست.

خب، ما بهش می‌گیم فرزندخواندگی خیالی. خب، فرزندخواندگی خیالی یعنی فرزندخواندگی خیالی. این به فرزندخواندگی واقعی نبود.

معلوم شد که در دنیای نوزی، در سراسر فرهنگ بین‌النهرین، که پس از بابلی قدیم بود، در آن فرهنگ فروش زمین غیرقانونی بود. بنابراین، آنچه معلوم شد این است که هوری‌ها، غیرسامی‌ها، راهی برای دور زدن پول به من بپردازند، من فلانی و X قانون ایجاد کردند. و راه دور زدن قانون این بود که اگر فلانی و فلانی مبلغ فلانی را اینجا به فرزندی قبول می‌کنم، و سپس او پسر من می‌شود، و او اموال من را به ارث می‌برد.

این یک ترفند قانونی بود. برای مثال، ما فردی به نام تهپ-تیل را می‌شناسیم که ۴۸ بار به فرزندی پذیرفته شده است. واضح است که او به فرزندی پذیرفته نشده بود.

واضح است که این یک راه دور زدن قانون است. این چیزی است که ما آن را فرزندخواندگی خیالی می‌نامیم. بنابراین، در توضیح فرزندخواندگی واقعی، همانطور که در صفحات مختلف عهد عتیق آمده است، بی‌ارزش است.

بنابراین، آنچه در نهایت منجر به آن شد، کنار گذاشتن کل رویکرد آلبرایت بود، که در آن هدف اصلی باستان‌شناسی، روشن کردن کتاب مقدس بود، و اکنون به چیزی که آنها باستان‌شناسی خاور نزدیک می‌نامند، رسیده است، جایی که تقریباً به سمت دیگر متمایل شده است، زیرا آونگ در صفحات تاریخ راه خود را باز کرده است. بنابراین چیزی که من به هر کسی که به این سخنرانی گوش می‌دهد هشدار می‌دهم این است که ما باید هر لوح را دقیقاً در چارچوب مردمی که آن لوح‌ها در فرهنگ آنها نوشته شده است بخوانیم. یعنی، هدف اصلی باستان‌شناسی یافتن چیزهایی نیست که کتاب مقدس را توضیح دهد، همانطور که وقتی چنین اتفاقاتی می‌افتد، دوست داریم.

هدف باستان‌شناسی، بازتولید جهان آن دوره زمانی، و بازتولید درک ما از آن جهان است. بنابراین، با در نظر گرفتن این نکته، آنچه می‌توانیم ببینیم یک اصل هرمنوتیکی بسیار ساده است، و آن این است که اگر

پیش‌فرض اشتباهی داشته باشید، احتمال اینکه به نتیجه‌گیری اشتباه برسید بسیار زیاد است. نوزی یک نمونه شاخص است.

تقریباً همه در آمریکای شمالی با رویکرد آلبرایت موافق بودند. چهل سال پس از دهه ۱۹۷۰، مطلقاً هیچ‌کس به آنچه در مورد تأثیر اسناد نوزی بر کتاب پیدایش به ما آموخته شده بود، اعتقادی ندارد. به همین دلیل است که این سخنرانی را با گفتن این نکته به پایان می‌رسانم که باید در پس‌زمینه مراقب باشیم که وقتی به مطالب جهان باستان نگاه می‌کنیم، ابتدا با این ایده به آن نگاه کنیم که چگونه این موضوع، جهانی را که آن لوح‌ها در آن وجود داشته‌اند، توضیح می‌دهد، قبل از اینکه شروع به تلاش برای تعمیم آن جهان و روشن کردن کتاب مقدس کنیم.

بنابراین، این احتیاط ما در بررسی پیشینه‌های کتاب مقدس است. و این احتیاط با حقیقت مشخص می‌شود، برای اینکه پیشینه‌ها به درستی کار کنند، باید هم شباهت‌ها و هم تفاوت‌ها را توضیح دهیم. با این توضیحات، می‌توانیم این سخنرانی را تمام کنیم و به سراغ منبع اطلاعاتی دیگری از بابل قدیم برویم.

من دکتر دان فاولر هستم و در حال تدریس در مورد پیشینه عهد عتیق. این جلسه یازدهم، نوزی است.